

فرهنگ آسیا
در آمریکا
و سهم
ادیان ایران

فرهنگها از طریق اشاعه و یا جابجایی گروههای انسانی بریکدیگر تأثیر می‌گذارند، و یکی از مهمترین ابعاد فرهنگ اعتقادات مذهبی است. یویژه در طی دو دهه گذشته ادیان آسیائی در دنیای غرب نفوذی قابل ذکر داشته است و این تأثیر در ایالات متحده آمریکا نسبتاً بیشتر بوده است. در این زمینه اولین نظریه‌ها را که با نوعی پیش‌بینی نیز همراه بوده است در آثار «سوروکین» جامعه‌شناس آمریکائی باز می‌یابیم، که گرایش‌های مبتنی بر معنویات را در جامعه آمریکائی مطرح می‌کرد، و در حقیقت ظهور تمدن معنوی را پس از دوران تمدن حسی پیش‌بینی میکرد. صرف نظر از ماهیت و کم و کیف استدلالهای وی، توجه جامعه آمریکائی به مذاهب شرقی قابل توجه بوده است و این مسأله‌ای است که در این مقاله توسط آقای «دکتر منوچهر خدایار محبی» استاد دانشگاه تهران مورد بحث قرار گرفته است.

مقدمه

عادت بر این است که بیشتر از نفوذ تمدن صنعتی اروپا در جهان سخن به میان آید، و تأثیر فرهنگهای کهن در جامعه صنعتی کمتر مورد توجه قرار گیرد. تمدن صنعتی در جهان نفوذ روزافزون دارد و کشورهای گوناگون را از نظر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تحت تأثیر قرار میدهد، ولی در کنار این پیشرفت بزرگ اجتماعی، دنیای صنعتی نیز در آستانه پذیرش فرهنگ آسیاست. درست است که اروپای غربی و آمریکا از فرهنگ آسیا استقبال میکنند، ولی کیفیت اجتماعی ممالک متحده آمریکا طوری است که در پذیرش چنین فرهنگی پیشقدم میگردد. مردم ممالک متحده آمریکا دارای نژادی واحد نیستند و از سرزمینهای

نامۀ پژوهشکده، سال دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۵۷

مختلف به این دیار آمده‌اند، و چون این گروه‌ها از نظر فرهنگی اکثریت ندارند، نمیتوانند افکار خود را به دیگران تحمیل کنند. این اصل نوعی بردباری بوجود آورده‌است، تا فرهنگ سایر اقوام بتواند آزادانه و بدون نابردباری در آمریکا رواج یابد. نفوذ این فرهنگها در آمریکا بیشتر به دو صورت است: یکی رواج اصل فرهنگ بدون تغییر و تبدیل در آن، و دیگری نتیجه گسترش این فرهنگها است که موجب پیدایش آرمان‌هایی جدید است.

دین بودا

ژاپن از کشورهای بزرگ صنعتی آسیا و جهان است، و بی ژاپنی آمریکائی با فرهنگ خود شناخته‌میشود، و پیشرفت صنعت و حق تابعیت آمریکا نتوانسته است فرهنگ او را بگیرد. دین «شین تو» فرهنگ بومی ژاپن است که ژاپنی‌ها آنرا با خود به آمریکا برده‌اند. این دین می‌است و نمیتواند تبیینی باشد و با وجود این در آمریکا معبد «شین تو» وجود دارد و مظهر آرمان ملی ژاپن بشمار میرود.

مردم ژاپن هنر و دین و فلسفه و صنعت خود را به آمریکا برده‌اند و به رواج آن اشتغال دارند. شئون فرهنگی مذکور را میتوان در دو فرهنگ «کنفوسیوس» و «بودا» نمایان دید، که بنیاد آنها متعلق به چین است. جامعه ژاپنی این دو فرهنگ را از چین اقتباس کرده، و با فرهنگ بومی خود ترکیب میکند و شکلی خاص به آن میدهد که مظهر فرهنگ چین و ژاپن است. امروز وقتی در محله‌های چینی و ژاپنی ممالک متعده وارد میشویم، مردم آمریکائی چین و ژاپن را مشاهده می‌کنیم که مقاصد خود را به زبان اصلی خود می‌نویسند و به زبانهای چینی و ژاپنی سخن می‌گویند. ژاپنی‌ها و چینی‌ها از نظر سیاسی و اجتماعی آمریکائی هستند ولی از نظر فرهنگی ژاپنی و چینی. در این محله‌ها در مراکز تجارتنی، هنر و کارهای دستی مردم نمایان است، و مجسمه‌های «کنفوسیوس» و «بودا» زینت بخش مغازه‌ها و کتابخانه‌ها است و در کنار صنعت و تجارت به پیش میرود. این آثار هنری بیشتر به سه فرهنگ «تانو» و «کنفوسیوس» و «بودا» تعلق دارد که ارزش آنها تنها در جنبه‌های هنری آنها نیست، بلکه ارزش دینی و فلسفی نیز دارد. دین «تانو» فلسفه متافیزیک است. آئین «کنفوسیوس» فلسفه و قانون اخلاق است. فلسفه بودائی دارای فلسفه تاریخ است. فلسفه «بودا» «انسان‌گرا» و طرفدار عقل است و به همین دلیل ارزش فلسفی آن بیش از ارزش دینی آنست، مخصوصاً فرهنگ «بودا» در نظر دارد در هر جا به شکلی با رنج بشر مبارزه کند و این همان امریست که انسان‌امروزی طالب است، و در صدد است رنجی را که در اثر پیشرفت صنعت نامنگیر او شده است از

میان بردارد. از این نظر به فرهنگ بومی خود قانع نیست و تشنه سخنانی نو و گفتاری تازه است. این عامل موجب شده است تا مردم اروپای غربی و ممالک متحده آمریکا به اصول و مبانی ادیان آسیا روی آورند و در این میان به فرهنگ بودائی بیش از سایر ادیان توجه کنند، بطوریکه امروز معابد بسیاری از دین «بودا» در آمریکا وجود دارد و مردم آمریکا با علاقمندی و احترام مخصوص به این دین فلسفی و انسان‌گرا توجه دارند.

دین «بودا» اگرچه در خاور آسیا رایج است ولی از ادیان بومی هندوستان بشمار میرود، و بنابراین عامل ارتباط فرهنگ هندوستان با چین و ژاپن و سایر نقاط آسیای شرقی است، و امروز نیز آسیا با اروپا و آمریکا پیوند میدهد. فرهنگ بنیادی هندوستان به دین «هندو» تعلق دارد. دین «هندو» دین ملی هندوستان است، و مانند دین «بودا» تبلیغی نیست، و به همین دلیل نتوانسته است در خارج از هندوستان گسترش یابد، ولی اخیراً خردمندان هندوستان تغییراتی در آن بعمل آوردند و برای آن ارزش بین‌المللی قائل شدند و آنرا به کشورهای صنعتی عرضه کردند. فرهنگ هندوستان منحصر به دین «هندو» نیست و ادیان دیگر مانند «چین» و «سیک» و نظایر آنها نیز وجود دارد. این فرهنگها نیز در کنار فرهنگهای چین و ژاپن در آمریکا طرفدارانی دارد، و در بیدایش نهضت‌های جدید آمریکا اثری فراوان داشته است.

دین زرتشت

ایران و هندوستان با یکدیگر سوابق درخشان تاریخی دارند، ولی آنچه در آمریکا، ایران و هندوستان را با یکدیگر پیوند میدهد، اقامت پارسیان در هندوستان است. پارسیان ایرانیانی هستند که در قرون نخستین هجری به هندوستان مهاجرت کردند، و چون دارای فرهنگی مخصوص و پیرو دین زرتشت بودند، وجود آنان در هندوستان مشخص ماند و از میان نرفتند و دین و فرهنگ خود را محفوظ داشتند. ظاهراً دین زرتشت ملی و محلی بنظر میرسد و متعلق به ایرانیان و پارسیان است، ولی در زرتشتی بنیاد این عقیده درست نیست. دین زرتشت بر اساس «کتابها» متعلق به همه مردم جهان است و «اهورا مزدا» خدای زمین و آسمان است و جز او خدائی نیست و به جایی مخصوص تعلق ندارد. سلسله ساسانیان آنرا دین حکومت خود قرار دادند و به آن شکل ملی بخشیدند و موجب ضعف آن شدند، ولی خوشبختانه پارسیان امروز هندوستان این نقص را جبران کردند و به آن جنبه بین‌المللی دادند. امروز این دین نیز در کنار سایر ادیان آسیا، در آمریکا ترویج میشود و زرتشتیان در آن دیار تأسیسات و انتشاراتی دارند و فرهنگ ایران

را در جهان رایج میسازند .

اسلام

برخی از یهودیان آمریکا به دین مسیحیت و اسلام روی می آورند ، و در میان فرق اسلام بیشتر به مذهب شیعه توجه دارند .

دین اسلام و فرق آن نیز در کنار سایر ادیان در آمریکا به پیش میرود و در برخی از شهرهای آمریکا مساجد و مدارس اسلامی تأسیس شده است . آنچه در این میان جالب است توجه مردم آمریکا به عرفان و تصوف اسلامی است و دارای دستگاه تبلیغی فراوان است و مورد توجه دانشمندان و دانشگاههای آمریکائی است . در میان فرق اسلام آنچه بیشتر رایج است اسلام براساس کتاب و سنت است . این گروه نه سنی هستند و نه شیعه ، و نمیتوان آنها را فرقه ای مخصوص دانست ، زیرا هنوز به صورت فرهنگی مستقل در نیامده اند . این گروه با فرق اسلام احساس برادری میکنند ولی افکار سنتی آنها را نمی پذیرند ، و بیشتر به مبانی نخستین اسلام توجه دارند ، این گروه را میتوان طرفداران اسلام نخستین نام نهاد (۱) .

نفوذ مذاهب آسیا در آمریکا منحصر به فرهنگ ادیان مذکور نیست ، بلکه تعداد آنها بقدری روزافزون است که یادآوری از آنها در این بحث مختصر مقدور نیست ، ولی میتوان از این مذاهب و طریقه ها نمونه هایی بیان کرد که در موقعیت اجتماعی امروز آمریکا مؤثر است . یکی از این مذاهب « هیپی گرایی » است که تحت تأثیر ادیان آسیا و ضروریات تمدن صنعتی بوجود آمده ، ولی امروز بسیار ضعیف شده است . دیگری طریقه « مهربابا » است که مجموعه ای است عرفانی از فرهنگ آسیائی با روشی نو منحصر و مخصوص به « مهربابا » . طریقه مهر بابا یا رواج آن در آمریکا ، موجبات انحطاط « هیپی گرایی » را در آمریکا ایجاد کرده است . به همین دلیل در آغاز از « هیپی » سخن به میان می آید و سپس در تکمیل آن « طریقه مهربابا » مورد بحث قرار میگیرد .

هیپی گرایی

پس از جنگ جهانی دوم ، دو نیروی بزرگ در جهان وجود داشت ، یکی جامعه سوسیالیستی به مفهوم کلی و عمومی آن و دیگری جامعه بورژوازی و یاسرمایه داری . سپس نیروی سومی بوجود آمد که « هیپی گرایی » نام گرفت ، این مسلک « خدا » را اصل قرار داد و با اصول فلسفه مادی ، و دو نیروی مذکور به مخالفت برخاست . هیپی گرایی پدیده جدیدی است که در برابر « فلسفه اصالت عقل » قرار دارد .

مفهوم اصلی این کلمه محل اختلاف است. دسته‌ای این کلمه را از «Hip» مشتق میدانند و آنرا در معنای «خراب کردن و یا از میان بردن سرور و شادی» به کار می‌برند. بعضی آنرا از لغت «Hipsters» میدانند: یعنی خراب کردن، جوانانی که تحت تأثیر کتاب «برهنگان و مردگان»، تألیف «نورمن میلر» (N. Mailer) قرار داشتند از «نسل و اخورده» برآشفتنند و این اصطلاح را بکار بردند. این تعریف یکی از رباعیات حافظ را به خاطر می‌آورد:

ایام شبابست شراب اولیتر با سبزخطان باده ناب اولیتر
عالم همه سرسرباطی است خراب در جای خراب هم خراب اولیتر

اگر بخواهیم کلمه «خرابات» را در فرهنگ عرفان ایران جستجو کنیم به این نتیجه می‌رسیم که دو جامعه وجود دارد یکی جامعه همگانی و معمولی زمان عارف که هدفی جز مال و جاه ندارد و سودجو است. در برابر آن جامعه ایست که می‌خواهد از جامعه سودجویی کناره‌گیری کند و خود را از ناپسامانی‌های آن نجات دهد. در اینجا هر دسته خود را در محیطی آباد و سالم و سعادت‌مند مشاهده می‌کنند و دیگری را اهل خراب آباد یا خرابات و دیوانه می‌نامند. یکی عاشق سودا گری است و دیگری عاشق وصل الهی:

این آتش عشق می‌پزند ما را هرشب به خرابات کشاند ما را
با اهل خرابات نشاند ما را تا غیر خرابات نداند ما را (۲)

ای عاشق دیوانه یکدم به خرابات آ جامی تو زمی بستان آنکه به مناجات آ (۳)
اشعار «عراقی» این دو گونه بینی اجتماعی را به طریقی آشکار بیان می‌کند، و دو جامعه نشان می‌دهد که یکی را شعبده بازی و دو رنگی و ریاکاری و محنت آباد نام می‌گذارد و دیگری محلی است که خیانت در آن راه ندارد و اهل آن یکرنگ هستند، گرد ریاکاری نمی‌روند، از محنت آباد فرار می‌کنند و به «خرابات»، روی می‌آورند:

در این محنت کده روحی نخواهی دید تا والی چو عیسی عزم بالاکن برون بر جان از این هستی
بیا اینجا که خسر گیرند دجالان یونانی ولی بی غون ربانی مرود در ره که این غولان

بگردانند از رامت به تخیلات نفسانی (۴)

خود را دمی مگر به خرابات افکنم
زین حقه دور نکت جهان مهر برچشم (۵)

مستم کن آنچنان که ندانم که منم
فارغ شوم ز شعبده بازی روزگار

هر دو خوردند بی قدح می ناب (۶)

در خرابات عاشقی باهم

مرا نصیحت ایشان بسی مباحات است (۷)
مقام اهل خرد نزدش از خرافات است

اگرچه اهل خرابات را ز من نکمی است
کسی که حالت دیوانگان مکنده یافت

هشیاری و مستیش همه عین نماز است (۸)
آنچه از تو پذیرند در آنکوی نیاز است
هشمار چه داند که در این کوی چهارزا است

در کوی خرابات ، کسی را که نیاز است
آنجا نپذیرند صلاح و ورع امروز
اسرار خرابات بجز مست نداند

عراقی را بخود بگذار ولی خود در خرابات آیی

که اینجا یک خراباتی ز صد دین دار اولتر (۹)

این مسلك برای شناخت خدا از « داروشناسی روانی » (Psychopharmacologie) استفاده کرد ، و معتقد شد که در بیماریهای روانی میتوان از داروهای شیمیائی استفاده کرد . در نتیجه داروهای مختلف ، مخصوصاً « ال-اس-دی-۲۵ » برای شناخت خدا به کار رفت ، و نیرومندی آن به اندازه ای رسید که دولت آمریکا را مجبور ساخت اقدامات شدیدی در برابر این مسلك معمول دارد . در نتیجه این اعتقاد ، این نهضت را « عرفان شیمیائی » نیز نام نهادند .

این آزمایش روانشناسی را در آمریکا در ژانویه ۱۹۵۹ « تی موتسی لیری » (Timothy Leary) که سی و هشت سال داشت و دکتر در روانشناسی بود آغاز کرد . « لیری » دارای اصالت خانوادگی ایرلندی است . در آغاز به مذهب کاتولیک عقیده داشت ، ولی سپس به دین « هندو » گروید و به « مرکز تحقیقات در باره شخصیت » در دانشگاه هاروارد وارد گردید . در اوت ۱۹۶۰ ، « لیری » داروئی به نام « هالوسینوژن » (Hallucinogènes) را آزمایش کرد و مورد اعتراض دانشمندان دانشگاه هاروارد قرار گرفت . در ژانویه سال ۱۹۶۱ « سازمان بررسی روح انسان » در دانشگاه کالیفرنیا تشکیل گردید ، که بیست و شش

مقام علمی و ادبی در آن شرکت داشتند . در این مؤسسه « آلدوس هکسلی » (Aldous Huxley) گفت : « برخی از داروهای شیمیایی میتواند در روح انسان افزونی ایجاد کند ، یا تولید نفرت کند و فکر انسان را از محدودیت بیرون آورد . » سپس « هکسلی » با « لیری » ملاقات کرد و آن دو بایکدیگر متحد شدند. در ماههای مه تا اکتبر ۱۹۶۱ « لیری » با همکاری بیست و هشت ساله خود « ریچارد آلپرت » در هاروارد به تجربیات خویش ادامه داد ، دانشجویان دانشگاه را مجذوب کرد و داروی « Psilocyline » را ساخت ، ولی برخی از دانشمندان به او توصیه کردند دست از اینگونه آزمایشات بردارند . با وجود این بزودی داروی نیرومندتری بنام « ال.اس.د. ۲۵ » ساختند ، و آنرا در جهان رواج دادند . در سال ۱۹۶۲ این دارو و همچنین « ماری جوآنا » و « مس کالین » (Mescaline) در میان دانشجویان و نسل و اخورده طرفداران زیادی یافت. در پائیز ۱۹۶۲ ، « لیری » « فدراسیون بین المللی آزادی بین المللی » (I.F.I.F.) را تأسیس کرد. از این گروه نخستین دسته از هیپیان بیرون آمدند. در بهار ۱۹۶۳ ، « لیری » و « آلپرت » تحت بازجوئی همکاران خود واقع شدند ، و از هیئت آموزشی دانشگاه هاروارد معزول گردیدند . در سال ۱۹۶۴ ، « لیری » به اتفاق « رالف متزنر » (Ralph Metzner) مجله « Psychédélique » را تأسیس و منتشر کرد ، و طرفداران بسیاری یافت . « پسی شدلیک » لغت جدیدی است که « لیری » و « متزنر » آنرا وضع کردند ، و بطور کلی یعنی : امری که موجب تحریک روح میشود ، و بطور خصوصی گسترش معرفت است از طریق داروهای خیال انگیز مذکور ، و برخی داروهای دیگر . در تکمیل تعریف این لغت باید لباس ها و مراسم مخصوص و رستورانها و فیلمها و ادبیات و نمایشات را بر آن افزود . به همین دلیل میتوان آنرا « عرفان آزمایشگاهی » نام نهاد .

اندکی بعد « لیری » از کتاب « مردان تبی » اقتباس کرد و آنرا با افکار آمریکائی مطابقت داد و از آن کتاب « تجربه پسی شدلیک » را ترتیب داد .

در این کتاب نشان داد که دارو چگونه میتواند مغز را از ساختار معمولی آزاد سازد و انسان را به نامحدود برساند . در حقیقت سفری است به مملکت نو برای معرفت نامحدود و از طریق تمریناتی شبیه مرتاضی . سپس « لیری » به کتاب « طریقه و تقوی » تألیف « لائوتسه » توجه کرد . به این ترتیب علم با دین ارتباط یافت و آزمایشهای شیمیایی به صورت عرفان جلوه گر گردید . خدا و روح با دارو ارتباط یافت و « دین شیمیائی » یا « دین صنعتی » ظاهر شد .

در ژانویه ۱۹۶۶ ، نهضت جامعه نخستین هیپی نمودار سردید و هیپی ها در جنگهای سانفرانسیسکو و کالیفرنیا و نیویورک استقرار یافتند ، و با وجود مخالفت شدید دولت آمریکا ، این پدیده در کلیه دانشگاهها نفوذ کرد . در سپتامبر همین سال « لیری »

تشکیل دین جدیدی را بنام « اتحاد اکتشاف روحانی » (League of Spiritual Discovery) اعلام داشت . سپس یکی از یاران « لیری » دین مشابهی بنام « کلیسای آمریکای نو » (Neo-American Church) را تأسیس کرد .

در اکتبر ۱۹۶۶ در سانفرانسیسکو آئین مخصوص عشق میان موجودات روحانی تحت عنوان « عشق درون » (Love - In) انجام شد و تعداد بیست و هشت هزار دختر و پسر جوان در آن شرکت کردند . در سال ۱۹۶۷ ، هیپی گرایسی در فرانسه راه یافتو « نیروی گل » (Flower Power) نام گرفت ، زیرا گروههایی نظیر « بیتل » ها در موها و لباسهای رنگارنگ خود گل قرار میدادند .

آئین هیپی را میتوان در پنج اصل مورد بررسی قرار داد :

۱ - مخالفت با « فلسفه اصالت ماده » و بازگشت به طبیعت. دو نیروی بزرگ جامعه صنعتی کنونی بر بنیاد اقتصاد قرار دارد . نیروی سوسیالیستی جهان طرفدار فلسفه «اصالت ماده» است و به خدا معتقد نیست . نیروی جامعه سرمایه داری گرچه ظاهراً از فلسفه « اصالت ماده » پیروی نمیکند ، ولی در رفتار بیروآنست . در این گروه دین و خدا تا حدودی معتبر است که برای انجام مقاصد اقتصادی سودمند باشد ، و به پیشرفت سود سرمایه داران لطمه وارد نسازد. چون مسلک هیپی به فلسفه « اصالت ماده » معتقد نیست ، نمیتواند با اصول اجتماعی هیچیک از دو نیروی مذکور موافق باشد. به همین دلیل حکومت دلار را محکوم میسازد و به ادیان جهان و خدا پناه میبرد وهم آهنگی بزرگ نژادهای انسانی را طالب است ، و از این نظر جنبشی است بین المللی که از نظام کلی جامعه کنونی ، مخصوصاً « بورژوازی » نفرت دارد. درباره کلمه نظام بطور کلی معتقد است که باید « همه چیز را خراب کرد » و در مورد جنبه فلانی آن عقیده دارد : « در روی زمین هیچکس نالایق نیست و باید همه چیز را از میان برد ، حتی در صورت لزوم خود را . کشتار دیگران را نیز باید با خنده پاسخ داد . » در نتیجه ، بازگشت به طبیعت شعار این گروه است .

ریشه این فکر متعلق به آئین انقلابی قرن نوزدهم (Nihilisme) مبنی بر تخریب کلیه شئون اجتماعی است . « ژان ژاک روسو » فیلسوف ژنو نیز از جمله کسانی است که در مقابل « عقل گرایی » (Rationalisme) قد برافراشت ، و در آثار خویش پیشرفت دانش و تمدن را موجب تباهی انسان دانست ، و در کتاب « امیل » (Emile) به ستایش از دین پرداخت . روسو در تحقیقات خود اختلاف تربیت مذهبی و رفتار بد انسان را در جهان یادآور شد ، و عقل گرایی فلسفی و مردم جهان را محکوم ساخت ، و معتقد شد که تعلیمات جدید با عقل سالم سازش ندارد . عقل به مفهوم جدید موجب است که ما به خود اعتماد کنیم ، و به خطاهای عقلانی توجه نداشته باشیم . انسان باید « خود آگاه »

راکه منزله از گمراهی است ، راهنمای خویش سازد . به همین دلیل قهرمان موضوع کتاب مذکور در خارج از قلمرو تمدن پرورش می‌یابد و در محیط طبیعت بسر میبرد . یا اینکه مانند حافظ شیراز نیز جهان را « محنت آباد » نام میگذارد :

غلام همت آنم که زیر چرخ کیود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غیبم چه مژده‌ها داد است
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
ترا ز کنگره عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاد است
این خاصیت گریز از جامعه صنعتی و بازگشت به طبیعت از اصول نخستین مسلک هیپی است . هیپی از کار کردن و نظام اجتماعی و زندگی ماشینی و صدای گوش-خراش راه آهن و ماشین و نظائر آن روی گردان و بیزار است ، و جز بارپشت خود به چیزی علاقمند نیست .

حافظا ترك جهان گفتن طریق خوشدلی است

تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست

۲ - عدم توسل به زور و خشونت . در نظر « هیپی » دلار خدای جامعه سرمایه‌داری است و جز تجارت و پول سخنی در میان نیست . جامعه متمدن کنونی برای پیشرفت مقاصد اقتصادی خود طرفدار جنگ است ، بنابراین خدای آنها ، خدای مسلک هیپی نیست ، زیرا به عقیده این گروه خدا نمی‌تواند طرفدار جنگ باشد . عکس‌العمل آنان در برابر نا ملایمات اجتماعی جامعه صنعتی ، کناره‌گیری اجتماعی و سیاسی ، بدون توسل به زور و تندخوانی است ، که انسان اراده میکند به طبیعت بازگردد . این گریز مسالمت‌آمیز نتیجه پست شمردن طرق سودجویی است ، که هیپی بجای آن عشق ورزیدن به ممنوع را قرار میدهد ، و تنها يك جنگ را جایز میدانند ، و آن مبارزه درونی ، و یا جهاد با نفس است ، به همین جهت فلسفه هیپی شعار میدهد : « عشق بورزید و جنگ نکنید » .

۳ - گسترش معرفت درونی . در این آیین ، مانند دیانت « هندو » ، معرفت از طریق توجه به شخصیت نا محدود انسان بوجود می‌آید . هر يك از افراد باید حقیقت وجود خود را دریابد و به ارتباط افراد آدمی با یکدیگر آشنا گردد . هر کس میتواند این حقیقت را در خود بجوید و بداند که هیچکس از این حقیقت بی‌بهره نیست . بنابراین همه از برای خدا هستند ، اگر بتوان خدا را به خورشید تشبیه کرد ، حقیقت درونی افراد مانند شعاع‌های نور خورشید است که گرچه ظاهر آ متعدد است ولی در حقیقت یکی است . بنابراین هر کس میتواند خدای خود را در خود بیابد و خود را آماده سازد تا بتواند هم‌آهنگی بزرگ کلیه نژادهای انسان را فراهم آورد و مانند حافظ بگوید :

ساقی بیارآبی از چشمه خرابات

تا خرقه‌ها بشوئیم از عجب خانقاهی

ز فکر تفرقه بازآی تا شوی مجموع

به حکم آنکه چوشد اعرمن سرش آمد

در بحر مائی و منی افتاده‌ام بیار می تا خلاص بخشدم از مائی و منی
جوانان «نیروی لیل» مانند «رابیندرانات تاگور» معتقدند:

«شخصیت نا محدود انسان کامل نمیگردد مگر دریک هم آهنکی عظیم کلیه
نژادهای انسانی». بازهم در تکمیل همین عقیده است که «آلین میشل» در کتاب خود از
«لوئیس» نقل میکند که «خدایان روبروی ما با ما سخن نمی گویند، مگر وقتی که
خودمان دارای یک چهره باشیم». این شعار، اشعار حافظ را به خاطر می آورد:

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود

خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

بندۀ پیر خراباتم که لطفش دائم است

ورنه لطف شیخ و زاهد ناه هست و گاه نیست

حافظ از بر صدر نشینند ز عالی مشربست

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

۴ - مستی و راستی - برای نفوذ در قلمرو مجهول نا محدود، در سلك هیپی

از طریق استفاده از داروهای شیمیائی میتوان معرفت درونی را گسترش داد و به عالم
حقیقت راه یافت. خدای حقیقی نه مرده است و نه گم شده است، بلکه در درون قلب

انسان است. داروهای «پسی شدلیک» مسافرت در طریق قدرت نا محدود را آسان میسازد
و خدا در برابر آدمی قرار میگیرد (۱۰).

جهان ارواح بسته نیست، بلکه روح افراد
است که بسته است. اگر قلب مردم، از مردگی نجات یابد، و دروازه‌های ادراک پاک
گردد، همه چیز برای انسان آشکار خواهد شد، و به عالم نا محدود راه خواهد یافت.

داروهائی که انسان را به عالم نا محدود میرسد نوعی مستی ایجاد میکند، و

هیپی را دیوانه خدا میسازد. بکار بردن داروهای شیمیائی از کیفیت مخصوص جامعه
صنعتی است، زیرا در جامعه‌های قدیم، این مستی به صورت‌های دیگری وجود داشته است

و امری نو نیست. در منطق «حافظ» باده ازلی وجود دارد که شراب معمولی نیست،
بلکه تعلیمات پیر مغان است که حافظ را سرمست عشق خدا میسازد:

حافظ از چشمه حکمت به کف آور جامی
تفاوت دنیای گذشته با معاصر در این است که، در گذشته برای ارتباط با دنیای
بیکران از مواد گیاهی استفاده میکردند، ولی در دنیای کنونی مواد شیمیائی جانشین آن
شده است. در هندوستان « بنگک » موجب تسهیل اندیشه مذهبی (۱۱) است. داروهای
دیگر شاهدانه وحشیش است که در آمریکا بنام « ماری جوآنا » معروف است. در هندوستان
«سوما» گیاهی ناشناس است که کلید معرفت الهی است. در کتب « ریگودا » از این دارو
نام برده شده است، همانطور که در اوستا از «هئوما» (Haoma) سخن به میان است .
در ادبیات ایران باستان برخی از گیاهان دارای ارزش بسیار است و منشاء
پیدایش سرودها و مراسم مخصوص خدایان قدیم میباشد. این اثر مخصوصا در شیره
گیاه مقدس « سوما » (Soma) (در زبان سانسکریت Haoma) در اوستاست . گویند،
عصاره این گیاه را می چوشانند تا بعدی که دارای رنگ شود، این نوشابه نه تنها مقدس
و گرمی بود بلکه جنبه الوهیت نیز داشت. زرتشت مراسم قربانی و ریختن شراب برخاک
و رسم « سوما » را که نزد ایرانیان و هندیان بسیار محترم بود از آداب مذهبی حذف
کرد ، با وجود این، آیین « سوما » در غالب مراسم زرتشتیان نفوذ فراوان دارد (۱۲). در
اینجا حرمت ریختن شراب برخاک در دیانت زرتشت با غزل حافظ ارتباط می یابد :

اگر شراب خوری جرعه ای فشان برخاک
برو بهر چه تو داری بخور ، دریغ مخور
به خاک پای تو ای سرو ناز پرور من
چهدوزخی ، چه بهشتی ، چه آدمی ، چه پری
مهندس فلکی راه دیر شش جهتی
فربد دختر رز طرفه میزند ره عقل
به راه میکند حافظ خوش از جهان رفتی

برخلاف قرآن ، در قرن دوازدهم میلادی عرفای اسلام از الکل شرابی مقدس
میسازند . به همین جهت نزد برخی از صوفیان اسلام ، شراب شعار معرفت الهی است .
با وجود این در عرفان اسلام دو روش برای معرفت الهی رایج است یکی روش «سکر»
که همان مستی است ، و دیگری « صحو » ، که معرفت از طریق هوشیاری است . در
ادبیات عرفانی ایران همواره نمیتوان می را در معنی حقیقی بکار برد ، چرا که گاهی
دارای مفهوم مجازی و عرفانی است. مست عشق الهی با مستی در اثر شراب تفاوت
دارد ، و اشعار زیر از حافظ این حقیقت را آشکار می سازد :

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
بده کشتی می تا خوش برانیم

خیال آب و گل در ره بهانه
از این دریای نا پیدا کرانه

صوفی بیا که آینه صافی است جام را
راز درون پرده ز رندان مست پرس

تا بنگری صفای می لعل فام را
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

در دین « تائو » که زیر بنای تحقیقات داروئی دکتر « لیری » است نوعی مراسم مذهبی معمول است . در این دین تریاک و الکل و رقص کلید معرفت « تائو » است که مؤمنین برای تقدیس و تکمیل مراسم دینی بکار میبرند . در هر يك از ملل جهان ، در بعضی موارد نوعی داروی معرفت الهی موجود است ، که از برخی از آنها کارشناسان هیپی بهره بردند ، و مواد جدید شیمیائی را ساختند . به طور کلی هم بستگی هیپیان دارای دو وجه است ، یکی وجه داروئی ، که به وسیله دارو است و دیگری وجه بیرونی است ، که آن عشق برادرانه ای است که در میان آنها برقرار است .

صوفی از پرتو می راز جهانی دانست

گوهر هر کس از این لعل توانی دانست

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس

که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده

بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

(حافظ)

۵- عشق . چون معرفت الهی از طریق توجه به من درونی امکان دارد ، بنابراین دین حقیقی در دل است ، همانطور که حافظ هم با این شعار هم صدا است :

دیده آینه دار طلعت اوست

دل سرا پرده محبت اوست

معرفت الهی متعلق به زبان و ملت و نژاد مخصوصی نیست ، بنابراین هر کس باید راه خود را برود تا به خدا برسد . این خدا که از سیر درونی در قلب نمایان میگردد « عشق » است و چون از طریق تحقیق شخصی بدست می آید انسان باید به فرمان وجدان رفتار کند ، نه بدستور اشخاص ، زیرا دین الهی در دل انسان است . این خدا طرفدار صلح و متعلق به همه افراد بشر است . خدای جدید « خدای عشق گل » نام دارد و هیپی از او می خواهد آلودگیهای گذشته را پاک کند و مانند خدای دلار از جستک و ستیز پرهیزد ، و طرفدار صلح و عشق به نوع انسان باشد . به همین دلیل مذهب هیپی میگوید : « دست خود را دراز مکن ، مگر اینکه بخواهی دست دیگری را فشار دهی » . هنگام برخورد با یکدیگر میگویند : سلامت باش «عشق» ، هنگام خدا حافظی یکدیگر را « برادر » خطاب میکنند ، ولی بدون تأسف از یکدیگر جدا میشوند . هنگام دعوت میگویند : « با ما بیا ، نقاب از چهره دور کن ، لباس را بدر آور ، خوش باش ، چرا نبیخواهی خوشبخت باشی؟ » . جمله : « ما شمارا دوست داریم » شعار مسلک هیپی است که با عشق ارتباط دارد .

خدای هیپی وجود برتر نیست ، دارای تبلیغات زیاد و افسانه های فراوان نمی باشد ، خدائی است بدون سابقه جاویدان عرفانی و جهانی ، خدائی است شادی بخش و زیان رسان ، گشاینده روح و خرد ، و اندیشمند ، که در هر يك از افراد بشر یافت میشود ، پدرانسان و دارای نبوغ و حقیقتی مسلم و عشق کامل است (۱۳) .

در نتیجه ، اصول این مسلک را میتوان به سه قسمت کرد : یکی « متافیزیک » دیگری ، مسائل اجتماعی ، و سومی « اخلاق » .

اگر این سه اصل را با یکدیگر مورد توجه قرار دهیم میتوانیم مسلک « هیپی » را دین و یا نوعی قلندری نام بگذاریم . این مسلک از طریق تجربه بدست می آید و عشق همگانی و معرفت کل است . در مسلک « هیپی » تنها دین قابل قبول این است که « عشق ورزیدن و خدمت به همگان » را به انسان یاد بدهد . « حقیقت جاویدان عشق یعنی آنچه که او را خدا مینامند » .

در بعضی از ادیان بزرگ جهان عمدها سخن از عشق به میان است ، ولی آنچه از فلسفه عشق که در مسلک هیپی است به ادیان « مسیح » و « هندو » و « بودا » تعلق دارد . هیپی میخواهد مانند « بودا » و « عیسی » در مسیحیت و « کریشنا » در « هندو » زندگی کند . طبق نستور « بودا » و « عیسی » دیگران را دوست بدارد ، مانند دین « هندو » ، خدای خود را « عشق کل » قرار دهد و رستگاری را در طریق معرفت و عشق بداند . از این نظر زندگی آنان به مسیحیان نخستین شباهت دارد . اگر بخواهیم این مسلک را با فرهنگ عرفان ایران مقایسه کنیم نوعی قلندری است که به مرحله ابتدائی تعلق دارد ، و نمیتواند پاسخ گوی مشکلات جهان باشد . به همین دلیل در برابر فرهنگهای نیرومند آسیا و تمدن صنعتی اروپا نتوانست مقاومت نماید ، و به صورت مسلکی درآمد که پیروان آن دارای روحی نامتعادل و بیمار روانی هستند .

در سپتامبر ۱۹۶۷ « لیری » به جنون « خودبزرگ بینی » (Megalomanie) مبتلا گردید و رفتار او موجب تفرقه و جدائی در این مسلک شد . گروهی از هیپی ها به زیان داروهای « لیری » پی بردند ، و درصدد برآمدند برای رقتن به حال جذبه و خلصه ، از راههای دیگر عرفانی بهره مند گردند ، عده ای هم به تمرینات مرتاضی روی آوردند . در نتیجه در اکتبر ۱۹۶۷ در یکی از جایگاههای عمومی ، هیپیها ، آنچه داشتند آتش زدند ، مانند : گردن بند ، لباسهای گلدار ، مجله ها ، تصویر ، و کتب « لیری » و غیره .

طریقه مهر بابا

هتوزخاکستر این نهضت از میان نرفته بود که نهضت « برادری مردم آزاد »

(The Brotherhood of Freeman) ظهور کرد و جانشین مسلک هبیبی شد. «مهربابا» رهبر این نهضت جدید با کلیه دارووائی که در نظر «لیری» گرامی بود مخالفت کرد، اما برخی از او اطاعت کردند، و بعضی دیگر راههای دیگری در پیش گرفتند. در ژانویه ۱۹۶۸ طریقه جدید نیرومند شد، و در حدود دو میلیون نفر طرفدار بدست آورد. این گروه را میتوان «Freebie» نیز نام نهاد. «مهر بابا» از اهالی هندوستان است، و انتخاب او به سمت رهبر نهضت جدید، نشان بر خورد و اتحاد ادیان «هند» دیانت مسیح و اصل «اتحاد انسان با خدا» است.

«مهربابا» در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۸۹۴ در یک خانواده ایرانی در شهر «پونا» در هندوستان تولد یافت. نام اصلی او مهربان است، پدرش «شهریار جی» و مادرش «شیرین بانو» نام دارند، ولی در هر حال بنام «مهربابا» مشهور است. نکته جالب در این نامها توجه به کلمه «مهر» است، که مظهر مشترک فرهنگ ایران و هندوستان است. آیین مهر در ایران جنبه فرهنگ عرفان ایران باستان را نشان میدهد. در این کلمه «عشق و الوهیت» هر دو وجود دارد و باید نفوذ آنها در عرفان اسلام نیز تحقیق کرد. حتی شهری که در هندوستان جایگاه تأسیسات اجتماعی مهربابا است «مهرآباد» نام دارد. در عرفان اسلام، کیمیای حق را باید در مهر الهی یافت:

زمی این کیمیای حق که هست از مهر جان او

که عین ذوق و راحت شد همه رنج و تعب ما را (۱۴)

«مهربابا» زبانهای «گجراتی» و فارسی و اردو، و انگلیسی را میدانست، با اشعار کبیر آشنائی داشت، از آثار شلی و شکسپیر لذت میبرد، و به حافظ دبستگی داشت. اشعار او زینت بخش برخی از جراید هندوستان است. برای تخلص شعری خود کلمه «هما» را انتخاب کرده بود که نام مستعار او به شمار میرفت. این کلمه نیز در فرهنگ ایران مقامی بس ارجمند دارد. در ادبیات فارسی «هما» مرغ سعادت است، و قام دیگر آن باید سمرغ و شاهین و عقاب باشد، که گاهی نیز به عنقا تعبیر میگردد. در تصانیف و غزلیات عراقی است که:

همای عشق اگر يك ره ترا در زیر پر گیرد

نه سدهات آشیان آید، نه از فردوس وامانی

در دو عالم زو نشان و نام نیست
کاندر آن صحرا نشان گام نیست

عشق سیمرغی است کورا دام نیست
ببین بکوی او همانا کس نبرد

عراقی بگذر از غوغادلی فارغ بدست آور که سیمرغ و مال او در آنجا آشیان دارد (۱۵)
 جایگاه سیمرغ در افسانه های فرهنگ شرقی ایران مندرج است ، که با فرهنگ هندوستان وجه مشابهت دارد . عقاب به ایران غربی و قوم پارس تعلق دارد ، و علامت پرچم سلسله هخامنشی است . نام دیگر عقاب « عفا » است که در عرفان شمس مغربی مظهر حق است :

الا ای مغربی عنقای مغرب را اگر جوئی برون از مشرق و مغرب بیاید جست عنقارا
 « مهربابا » پیرو طریقه وحدت وجود است ، یعنی « اتحاد انسان با خدا » ،
 و از این نظر به دین « هندو » و عرفان وحدت وجودی اسلام و فلسفه اشراق بی شباهت نیست :

جمله عالم ز آن غیور آمد که حق برد در غیرت بر این عالم سبقت
 او چو جانست و جهان چون کالبد کالبد از جان پذیرد نیک و بد

ای برادر بکدم از خود دور شو باخود آو و غرق بحر نور شو (۱۶)
 انسان میتواند با رعایت اصول و تمرینات معین شخصیت ظاهری خود را فراموش کند و در بحر وجود غرق گردد و مرد خدا شود . خدا نیز ممکن است گاهی بصورت انسان ظاهر گردد و به راهنمایی مخلوق خود بپردازد . این طریقه مانند بعضی از ادیان قدیم و برخی از فرق مسیحیت به « ظهور الله » معتقد است ، ولی بیشتر تحت تأثیر دیانات هندو قرار دارد . ظهور خدا در صورت انسان محدود و محصور به جسم نیست ، بلکه جسم را به منزله جامه ای بکار میبرد تا خود را در نظر مردم نمایان سازد ، و بوسیله آن با دیگران سخن بگوید . در هر حال ادراک محدود انسان قادر نیست به وجود ذات الهی پی ببرد و خدا را آنطور که هست بشناسد . حقیقت ذات حق قابل قیاس و ادراک نیست . خدا همه جا هست و همه کاری را میتواند انجام دهد . خدا در وجود ما حاضر و همه چیز را میداند و خارج از وجود ما بوده و همه چیز را می بیند و در ما وارد ما نیز هست و جز او هیچ چیز نیست . خدا را نمیتوان مجسم نمود و در مورد ذات خدا بحث و مجادله کرد . زبان از توصیف او نا رسا و ادراک از فهم ذات او ناتوان است ، و تنها به کمک عشق و فدا کردن خویش در راه خدا میتوان در خدا زندگی کرد . انسان متبرک کسی است که خدا را دوست بدارد و به دستورات الهی رفتار کند ، و اعتقاد داشته باشد که « از آن خداست و به جانب خدا باز میگردد » (۱۷) . انسان باید بداند که تنها ذات واجب الوجود ، واقعی و حقیقی است ، زندگی جسمانی و امور جهان خواب و خیال است و حقیقت ندارد ، انسان زمانی میتواند به مقام بالا راه یابد که خود را از قید اینگونه

خواب و خیالها آزاد سازد . بهترین راه برای کسب این موفقیت تسلیم خدا بودن و زندگی و مرگ را به رضای او گذاشتن است . ارواح متزه و پاک و خدا شناس ، بلافاصله پس از وصل به مبداء جسم خویش را از دست میدهند و « فناء فی الله » میگردند . این گروه تنها از سعادت و لذت وصل با خبرند ، از آن پس دیگر برای آنها آفرینش و زندگی جسمانی موجود نیست و برای همیشه از تولد و مرگ نجات می یابند ، یعنی تناسخ دیگر برای آنان وجود ندارد .

یکی جانیم در اجسام مفروق اگر خریدیم و گر بخریم و برنا (۱۸)

چون یکی باشد همه نبود دوئی هم منی برخیزد آنجا هم تویی
نیست سوزن را سر رشته دوتا چونکه بکثائی در این سوزن در آ (۱۹)

چون زجان مردم به جانان زنده ام نیست مرگم تا ابد پاینده ام
چون بمردم از حواسات بشر حق مرا شد سماع و ادراک و بصر (۲۰)
در طریقه «مهر باها» هیچ چیز حقیقت ندارد، مگر ذات خدا و چیزی ارزش ندارد مگر عشق به او.

عشق زنده در روان و در بصر هر دمی باشد ز غنچه تازه تر
عشق آن زنده گزین کوباقی است وز شراب جانفزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیاء یاقتنند از عشق او کار و کیا
تومگو ما را بدان شه بار نیست یا کریمان کارها دشوار نیست (۲۱)

برای دوست داشتن خدا باید دیگران را دوست داشت ، و برای دیدن او باید در تمام موجودات نگریست ، زیرا انسان و کلیه موجودات همه جلوه هائی از حقیقت حق اند .

رسال جامع علوم انسانی

انسان میتواند خدا را در وجود خود بجوید ، دل انسان خانه خدا است .
معمار ازل که نام آدم گل کرد يك خانه بنا نمود و نامش دل کرد
چون دید که بیگانه طمع کرده براو ماوی گزید و خود در او منزل کرد

عشق به خدا که نتیجه آن عشق به مردم است، از اصول دین است « هندو » و دین مسیح است ، و در مکتب عشق تصوف اسلام نیز رایج است . در ادیان سامی بشارت و اندرز پایه دین را تشکیل میدهد ، ولی از خصوصیات اسلام است که علاوه بر دو اصل مذکور ، سخن از عشق الهی به میان است ، و در این باره قرآن تعلیم میدهد

که : « از مردمان کسانی هستند که همتایانی جز خدایا را مورد توجه قرار می دهند ، و آنان را مانند خدا دوست می دارند ، ولی آنان که به خدا ایمان دارند حب آنها به خدا بیشتر است » (۲۲) . در اسلام مؤمن روشنفکر و خردمند خدا را از ترس آتش و طمع بهشت ستایش نمیکنند ، بلکه خدایا لایق عبادت میدانند و تنها حب ذات اوست که عامل قربت به خداست . عارف اسلامی از علائق دنیوی انصراف حاصل میکند ، و خدمت به مردم را شعار خود میسازد ، که خواست دین «بودا» هم ترک امیال شخصی و خدمت به دیگران را تشویق میکند ، ولی اسلام به هر دو امر توجه دارد : ترک علاقه به امور دنیوی تا اندازه ای که آدمی را از امور اجتماعی باز ندارد ، خدمت به دیگران تا حدودی که انسان به هلاکت نیفتد .

دوست داشتن خدا ، دوست داشتن آفریدگان اوست ، در این مورد طریقه « مهربابا » به دین « هندو » و مسیحیت شباهت دارد ، ولی درجائی هم مانند دین بودا است ، آنجا که میگوید : « اگر به جای اندیشه در بدبختی خویش ، خود را از همه خوشبخت تر و سعادت مند بدانیم ، خدایا دوست داشته ایم » ، با این تفاوت که مفهوم عشق به خدا در دین « بودا » اصیل نیست و باید بجای آن جامعه را اصل قرار داد . شعار این مسلک : « در باره هر کس میسند آنچه تو را نیست پسند » به دین « یهود » شباهت دارد و عدالت « یهود » را توجیه میکند . « مهربابا » گاهی مانند حضرت عیسی شعار میدهد ، و عشق به خدایا در دوری از سود جوئی و عیب جوئی و آسیب رساندن به مردم و انفاق ثروت در راه خدا و اصلاح نفس انسان میداند و مانند اسلام « توکل و تسلیم به خدا » را شعار قرار میدهد .

« مهربابا » فقیران را حبیب خدا میداند ، و تحت تأثیر فرهنگ هندو میگوید : « نجس های واقعی کسانی هستند که نتوانند به معبد دل خود وارد شده خدایا در آن ببینند » . مانند « بودا » و « یهود » شعار میدهد که « به دیگران خدمت کنید و بدانید که در آنان خدایا خدمت می کنید » . مانند « بودا » سعادت واقعی را در خوشبخت کردن دیگران نهفته میداند ، و معتقد است که « برای اینکه همه چیز داشته باشیم نباید چیزی بخواهیم » . دوست داشتن مردم به جنس یا طبقه و با نژاد و با دین معین اختصاص ندارد ، ادیان همگی محترم هستند ، چه مسجد و چه کلیسا همه جا خانه عشق است . « مهربابا » میخواهد تخم مهر و محبت در دلها بکارد و احساس یگانگی بین تمام افراد بشر برقرار سازد . « مهربابا » نیامده است تا تعلیم دهد ، بلکه آمده است تا مردم را بیدار کند ، یعنی هر کس را به واقعیت و اصل دین و مذهب خودش آگاه سازد ، عشق الهی را در دل عموم مردم روی زمین زنده کند ، و احساس برادری بر اساس خدای یکتا میان مردم و صاحبان ادیان ایجاد نماید .

در نظر او ادیان و مذاهب راههای وصول به خدا هستند و راههای وصول به خدا به تعداد نفوس مردم است. همه ادیان و مذاهب جهان به اقیانوس عشق بیکران الهی راه دارند. انسان بجای توجه به اختلافات ظاهری ادیان باید به متنوعان خود خدمت کند و بداند که خدا بطور مساوی در همه موجود است و خدمت به دیگران خدمت به خداست. «مهربابا» همه ادیان و مذاهب را دوست میدارد و آنها را می‌ستاید، و درصدد نیست که دین و مذهب جدیدی تأسیس کند و میان مردم جدائی افکند (۲۳).

همه ادیان و مذاهب را طریقی بسوی خدا میدانند و با «جلال‌الدین محمد مولوی» در مشنوی (جلد پنجم - داستان صید کردن شیر آن خر را...) هم سخن است که:

نور مصباح است ذات ذوالجلال	صنعت خلقت آن شیشه و سفال
لاجرم در ظرف باشد اعتداد	در لهب‌ها نبود الا اتحاد
نور شش قنديل چون آمیختند	نیست اقدر نورشان اعداد و چند
آن جهود از ظرفها مشرک شده است	نور دید آن مؤمن و مدرك شده است
چون نظر بر روح اقتد مرد را	پس یکی بیند خلیل و محبطفی

«من آن قدیم یکتا هستم، یکتائی که در هر دلی جای دارد، بنابراین دیگران را دوست بدارید، دیگران را شاد سازید، به دیگران خدمت کنید بویژه به کسانی که بشما زیان رسانده باشند. اینست مفهوم دوست داشتن من (یعنی: خدا)». این سخن شعاری الهی است در طریقه «مهربابا»، که بازگوکننده و مظهر فرهنگ مشترک ایران و آسیا است و در آمریکا و سایر نقاط جهان نیز رواج مییابد.

زیرنویس‌ها:

۱ - این قسمت از مقاله براساس مشاهده و تجربه و مصاحبه فراهم آمده است. من برای بررسی تأسیسات ادیان آسیا در آمریکا از تحقیقات محلی استفاده کرده‌ام. در آغاز اصل مشاهده را مورد توجه قرار داده‌ام و برای اطمینان خاطر مشاهدات خود را تکرار کرده‌ام و به آنها جنبه «تجربی» داده‌ام، سپس از مصاحبه استفاده کرده‌ام، و نتیجه مشاهده و مصاحبه‌ها را با یکدیگر مقایسه کرده و بهره برداری کرده‌ام.

۲ - مولانا جلال‌الدین محمد بن شیخ بهاء‌الدین محمد بن حسین بلخی (۶۷۲ - ۶۰۴ هجری قمری). کلیات شمس تبریزی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، ۱۳۳۶، صفحه ۶۶۷.

۳ - همان کتاب، صفحه ۱۳.

۴ - عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی. وفات هشتم ذی‌قعدة ۶۸۸. کلیات به‌کوشش سعید نفیسی. تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۳۶، صفحه ۹۸.

۵ - همان کتاب (عراقی)، صفحه ۱۰۸.

۶-	"	"	"	۱۱۸
۷-	"	"	"	۱۴۹
۸-	"	"	"	۱۵۱
۹-	"	"	"	۲۰۴

۱۰ - درباره اثر روانی دارودمانگادکنید به :

Spinks, Georges Stephen. Psychologie et Religion. 1963.

11- Zimmer. Mythes et Symboles de l'art et de la Civilisation indienne.

۱۲ - محمد معین . مزدیسنا و ادب پارسی . جلد اول . صفحه ۴۰۱-۴۹.

۱۳ - مبحث تاریخی و اصول معتقدات مسلک هپتی از کتاب زیر اقتباس شده است ، بجز آنچه مدارک آن ذکر شده است :

Lancelot, Michel. Je veux regarder Dieu en face. Paris. 1968.

۱۴ - کتاب شمس تبریزی ، صفحه دو .

۱۵ - عراقی ، همان کتاب : صفحه ۱۸۱ ، ۱۵۶ ، ۱۹۷ ، ۷۷.

۱۶ - چلال‌الدین محمد بلخی روسی ، کتاب مثنوی ، در تفسیر قول حکیم سنائی :

جلد اول.

۱۷ - انانیه و انا الیه راجعون .

۱۸ - کلیات شمس تبریزی ، صفحه ۲۹ .

۱۹ - مثنوی موالوی ، جلد اول ، در قفسه آذکس کنه در یاری بگوفت .

۲۰ - همان کتاب ، جلد یکم در داستان تهنید کردن نوح علیه السلام . . .

۲۱ - همان کتاب ، جلد یکم در داستان فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند .

۲۲ - سوره بشره ۱۶۶/۲ : ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب

الله ، والذین آمنوا اشد حباثة . . .

۲۳ - درباره شرح احوال و آثار و معتقدات مهربابا نکادکنید به :

Meher Baba. God Speaks. Dodd, Mead and Company, New York. 1968.

" " Discourses . Kingsport Press. 1967.

" " Listen Humanity . 1955.

" " The Everything and Nothing. The Beguine Library. Berkeley. 1963.

" " Darshan Hours. The Beguine Library. Berkeley. 1971.